

دو فرهنگ طنزآمیز از اصطلاحات صوفیان در اسامی غذاها

نصرت‌الله پورجوادی

کم خوردن و گرسنگی کشیدن از آدابی بوده است که صوفیان از قدیم بر آن تأکید می‌ورزیده‌اند. مشایخ صوفیه، در مراحل از سلوک، به مریدان خود توصیه می‌کردند که هر روز مقدار معلومی از طعام بخورند و هیچ‌گاه شکم خود را پر نکنند، چه سیری و پُری شکم موجب غفلت از یاد خدا می‌شود.^۱ از همین جاست که سعدی نیز می‌گوید:

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

ولی، در همان زمان که سعدی می‌گفت که اندرون را باید از طعام خالی نگه داشت، صوفیانی پیدا شده بودند که بزرگ‌ترین مشغله ذهنی ایشان شکم بود. در واقع، شکم‌پارگی صوفیه مسئله‌ای بود که از قرن پنجم هجری بر سر زبان‌ها افتاده بود و نویسندگان و شعرا صوفیه را به این دلیل نکوهش می‌کردند. سنائی یکی از این شاعران است که می‌گوید:

صوفیان را ز پی راندنِ کام قبله‌شان شاهد و شمع و شکم است^۲

حمیدالدین ابوبکر بلخی صاحب مقامات حمیدی، که به طور کلی نظرش نسبت به صوفیان انتقادآمیز است، یکی از صفاتی که درخور نکوهش می‌بیند حرص و ولع ایشان

(۱) درباره یکی از این نوع توصیه‌ها بنگرید به رساله شقیق بلخی، «آداب العبادات»، معارف، ۱/۴ (فروردین-تیر ۱۳۶۶)، ص ۱۰۹. (۲) دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۴، ص ۸۲ و نیز ۱۴۹.

برای خوردن است.^۳

در قرن‌های هفتم و هشتم هجری انتقاد از شکم‌بارگی صوفیه بیش از پیش شدت گرفت و نویسندگان و شعرا داستان‌هایی درباره‌ی این صفت نکوهیده در میان صوفیان نقل می‌کردند. یکی از این داستان‌ها در مثنوی مولوی است که درباره‌ی عشق صوفی به سفره‌ تهی است.

مولوی، در این داستان، شرح می‌دهد که چگونه وقتی صوفیان جمع می‌شوند از دیدن سفره مست و بی‌خود می‌گردند.^۴

مجد خوافی نیز، در کتاب روضه‌ی خلد، که در سال ۷۳۳ تألیف کرده است، دو حکایت درباره‌ی پرخوری صوفیه نقل کرده است. این دو حکایت، که پشت سر هم در کتاب خوافی آمده است، تصوّر کلی جامعه‌ی قرن هشتم را نسبت به مسئله‌ی پرخوری و شکم‌بارگی صوفیه نشان می‌دهد:

حکایت (۱) روزی جنازه‌ی صوفی می‌بردند، یکی پرسید که به چه سبب مرده است؟ گفتند از بسیار خوردن.

گفت: سی سال است که من چنین مرگی می‌طلبم و مراروزی نمی‌شود...

حکایت (۲) صوفی از بس که خورده بود نمی‌توانست رفت. او را بر محفّه‌اش نهادند و چهارکس برداشتند تا به خانه برند. در راه قومی را دید که می‌رفتند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: به دعوت. اشارت کرد که محفّه را از آن طرف گردانید.

شعر

صوفیان را بهشت زندان است	بی کبابی و فرنی و حلوا
وگر این هر سه هست در دوزخ	خوش ترست آن ز جنّه‌المأوا
خر همیشه ز گاه و جو میراد	صوفی از خایگینه و سکبا ^۵

شکم‌بارگی و پرخوری صوفیه، چنان‌که در این حکایات ملاحظه می‌شود، سبب مضحکه و طنز شده بوده است. طنزنویس معروف قرن هشتم، عبیدزاکانی (وفات: ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ)، نیز در هجویات خود حکایتی کینه‌توزانه در انتقاد از صوفیه و حرص و ولع ایشان آورده است:

(۳) حمیدالدین ابوبکر بلخی، مقامات حمیدی، تصحیح رضا انزلی‌نژاد، ج ۱، تهران ۱۳۶۵، ص ۸۳

(۴) مثنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر ۳، ابیات ۳۰۱۴-۳۰۲۰.

(۵) مجد خوافی، روضه‌ی خلد، با مقدمه محمود فرّخ، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۷۱-۱۷۲.

شخصی در باغ می‌رفت. صوفی و خرسی در باغ دید. صوفی را می‌زد و خرس را هیچ نمی‌گفت. گفت: ای مسلمان، آخر من کم از خرسم؛ چرا مرا می‌زنی و خرس را نمی‌زنی؟ گفت: از بهر آن که خرس می‌خورد و هم این‌جا می‌رید و تو می‌خوری و هم می‌بری.^۶

عبید در «رساله تعریفات» نیز، در ضمن تعریف «صوفی» و ذکر اسباب طرب ایشان، از صوفیه انتقاد کرده است. وی صوفی را مفت‌خوار می‌خواند و، در تعریف بنگ، می‌گوید چیزی است که صوفیان را به وجد آورد و «هریسه و پلا و حلاوات» را هم اغذیه مجلس بنگ و طرب ایشان می‌داند. این نوع طنزنویسی در حق صوفیه و غذا خوردن ایشان را، به نحوی ملایم‌تر، در آثار بسحاق اطعمه هم مشاهده می‌کنیم.^۷ در چنین فضایی بود که حافظ می‌گفت:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد
پاردمش دراز باد این حیوان خوش‌علف
در همان عصری که مجد خوافی و عبید زاکانی داستان‌های هجوآمیز درباره شکم‌بارگی صوفیه می‌نوشتند، دو رساله کوتاه در تعریف غذاها از دیدگاه صوفیه نوشته شده است که نشان می‌دهد مسئله غذا و پرخوری تا چه اندازه در میان صوفیه اهمیت داشته و چرا نویسندگان و شعرا از این صفت نکوهیده، که در میان صوفیه پیدا شده بود، سخت انتقاد می‌کردند. البته، همه صوفیان را نباید در یک صف قرار داد. در همان زمان که این انتقاد از صوفیه می‌شد، مردانی بودند در تصوف که حقیقتاً به دنیا و مافیها پشت کرده بودند. مشایخ بزرگی همچون سیف‌الدین باخرزی، سعدالدین حمویه، مولانا جلال‌الدین رومی، علاءالدوله سمنانی، عبدالصمد نطنزی همه در همین عصر زندگی می‌کردند.

باری، این دو فرهنگ یا لغت‌نامه اغذیه، که گوشه‌ای از جامعه‌شناسی تصوف ایران را در عصر ایلخانان نشان می‌دهند، از لحاظی با هم شباهت دارند. هر دو ابتدا اصطلاحاتی را که در میان صوفیه رایج بوده نقل و در مقابل آنها نام غذاها را ذکر کرده‌اند. بعضی از اصطلاحات در هر دو فرهنگ ذکر شده است. ولی، در عین حال، این دو رساله با هم فرق دارند و پیداست که به قلم دو نویسنده نوشته شده‌اند.

۶) عبید زاکانی، کلیات، به اهتمام محمدجعفر محجوب، نیویورک ۱۹۹۹، ص ۳۰۱.
۷) مثلاً بنگرید به تعریف «البوارد» در دیوان بسحق حلاج شیرازی (اطعمه)، شیراز [بی‌تا]، ص ۱۷۴.

این دو رساله از یک نظر دیگر نیز اهمیت دارند. تا کنون ما عبید زاکانی را در زبان فارسی مبتکر این نوع فرهنگ‌های طنزآمیز می‌دانستیم، ولی، با پیدا شدن دو فرهنگ طنزآمیز از اصطلاحات اجتماعی صوفیان (که یکی از آنها یقیناً پیش از سال ۷۲۲ گردآوری شده است)، معلوم می‌شود که سابقه این نوع فرهنگ‌نویسی به پیش از عبید برمی‌گردد و احتمالاً خود عبید هم در نوشتن رساله «ده فصل» از همین فرهنگ‌ها یا نظایر آنها الهام گرفته است.

از هر یک از این دو رساله یک نسخه خطی وجود دارد. رساله اول که «کتاب اسماء آباها به اصطلاح صوفیان» نامیده شده است در سفینه تبریز است (برگ ۱۱۷ب) که ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی آن را در سال ۷۲۲ نوشته است.^۸ رساله دوم در ابتدای نسخه خطی کلیات عبید زاکانی متعلق به کتابخانه ملی پاریس (Supplément Persan 824) است. نویسندگان این دو رساله معرفی نشده‌اند؛ ولی، ظاهراً، هر دو متعلق به اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم‌اند.^۹

(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب اسماء آباها به اصطلاح صوفیان

- | | |
|-------------------------------|--|
| (۱) قوت الایمان: نان | (۶) رکن الدوله: خوان آراسته |
| (۲) ابوجامع: اخوان | (۷) موبد فارس: میزبان |
| (۳) ابورجا: سفره | (۸) بساط الرحمة: نان تُتک |
| (۴) مبشر الخیرات: آورنده سفره | (۹) زحمة بلافایده: تره (انواع سبزی‌ها) |
| (۵) شیخ الرحمة: آب | (۱۰) عذاب السفره: سرکه |

۸) درباره این مجموعه خطی بنگرید به مقاله نگارنده: «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، ۲/۱، زمستان ۱۳۷۹. ۹) عکس این رساله در مقدمه کلیات عبید زاکانی، پیش‌گفته، چاپ شده است. * آبا و با و وا به معنی «آش» است.

- (۱۱) ابوالوزیر: ترید
 (۱۲) ابوالفرح: گردآب^۱
 (۱۳) ابونافع: حلوا
 (۱۴) ابوالصلیب: افروشه
 (۱۵) شیخ المحیره: برنج بگوشت و نخود
 (۱۶) توفیر خاریان: رشته
 (۱۷) سلاخ بی حجاب: گوشت مرغ
 (۱۸) شکار شیطان: بلغور وا
 (۱۹) مصیبت مشایخ: گاورس با
 (۲۰) شیخ حاجی: برنج بگوشت
 (۲۱) ابوالامن: سیری
 (۲۲) ابوعمره: گرسنگی
 (۲۳) شهید بن شهید: بره بریان
 (۲۴) شیخ با طیلسان: برنج و بریان
 (۲۵) شیخ الطبری: برنج شیر [= شیربرنج]
 (۲۶) قبه الاسلام: زیرباج [= زیره باج]
 (۲۷) شیخ المبارک: غوره با
 (۲۸) شیخ الایض: دوغ با
 (۲۹) شیخ الخلیل: یخنی
 (۳۰) قاضی القضاة: انار با
 (۳۱) وزیر الوزراء: سکباج
 (۳۲) ابوسعید: قلبه معا [= معاء یعنی امعاء]
 (۳۳) ندیم خاص: قلبه جگر
 (۳۴) ملک الاسود: قلبه رندی
 (۳۵) امیرالامرا: کلیچه
 (۳۶) مؤذن اکبر: خایگینه
 (۳۷) لقمه الحکمة: کشمکش رشته
 (۳۸) قبور شهدا: جوزینه
 (۳۹) اصابع الحور: لوزینه
- (۴۰) رحل الجنة: کاجی بعسل [= به عسل]
 (۴۱) حاجب الحجاب: قلبه بگوز [= به گوز]
 (۴۲) مرهم سینہ: عصیره خرما
 (۴۳) عمر [و] عاص: ماهی بریان
 (۴۴) حسن و حسین: روغن و انگبین
 (۴۵) لقمه الاکمله: هریسه
 (۴۶) عافیة نهانی: دیگ تنوری
 (۴۷) ضیافة الاتراک: تتماج
 (۴۸) زنگی خندان: سر بریان
 (۴۹) منکر و نکیر: جوز و پنیر
 (۵۰) آسیاسنگ زیرین: حلوی خشک
 (۵۱) طبیب الانبیا: انگور
 (۵۲) احسن الفواکه: خربزه
 (۵۳) بیت الاحزان: شاهد
 (۵۴) بیت العشاق: صابون
 (۵۵) زلزله سینى: نان بریان
 (۵۶) عصارة المشایخ: چنگاله
 (۵۷) پیک با اسدی (?): خلال
 (۵۸) دایره عذاب: طشت
 (۵۹) رنج دل صوفیان: آفتابه
 (۶۰) عقبه مزدوران: باقلی وا
 (۶۱) قلنسة القضاة: بورانی
 (۶۲) یاجوج و ماجوج: سعت
 (۶۳) قبور شهدا: قطایف
 (۶۴) فضول در دوزخ: آن کس که کعب گرداند.
- (۱) شاید مصحف «گوزآب» باشد که نوعی آش است.

والله اعلم. تمت الرسالة من الابتدا الى الانتها فى ليلة الثلاثاء بعد صلوة العشاء، الثالث من [شوال] المکرّم مفتتح شهور سنة (اثین) و عشرين و سبعمائه.

(۲)

اصطلاحات صوفیان

اندر مآکولات بساط الرحمة

- (۱) عمادالدین: نان‌های نازنین
(۲) معشوق یگانه: برنج‌دانه
(۳) روح‌المین: گوشت نرمین
(۴) شهید شهیدان: بره بریان^۱
(۵) قاضی‌القضاة: برنج محلا
(۶) ملک القضاة: ... (؟) ویر و^۲
(۷) ستون مسلمانی: هریسه میهمانی
(۸) مونس غریبان، بکشناس (؟)
(۹) شیخ کبیر: برنج مع شیر
(۱۰) شیخ طبری: فلیه گوزی^۳
(۱۱) یار جانی: آش بورانی
(۱۲) ندیم خاص: دو پیاز
(۱۳) شیخ جانی: بعراق جان^۴
(۱۴) شعبان تونی: سماقیه
(۱۵) یاجوج و ماجوج: رشته
(۱۶) پیر خرف: دوغبا
(۱۷) حسرة الملوک: شکمبه و سیر و سرکه
(۱۸) زنگی خندان: نان بریان
(۱۹) عقل‌کننده رسید (؟): پاچه و ترید
(۲۰) شیخ کامل: ماست شیرین
(۲۱) زین الکاج: تتماج
(۲۲) عظیم بالاذلاق: عسل قیماق
- (۲۳) دو یار نازنین: عسل و طحین (=آرد)
(۲۴) راحت حلقوم: پالوده
(۲۵) عاشق و معشوق: عسل و روغن^۵
(۲۶) قبور شهیدان: قطایف
(۲۷) قرة العیون: حلوی گوناگون
(۲۸) تسبیح صحیح: خرما میلیح
(۲۹) تشویش مشایخ: بلغور و کیوبا^۶
(۳۰) منکر و نکیر: گوز^۷ و پنیر
(۳۱) آرایش صفره (کذا): ترخون و تره
-
- (۱) در رساله اول، بره بریان «شهید بن شهید» گفته شده است (شماره ۲۳).
(۲) شاید همان زیربا (= زیره با) باشد که در رساله اول زیرباج: قبة الاسلام آمده است.
(۳) شیخ طبری، در رساله اول، «برنج شیر» تعریف شده است (شماره ۲۵).
(۴) احتمالاً مصحف «بغراخانی» که نوعی آش است.
(۵) عسل و روغن، در رساله اول، در ازاء حسن و حسین گفته شده است (شماره ۴۴).
(۶) «کیوبا» شاید همان «کیوه با» (کیوه = کاهو) باشد. در «زیره باج» هم ضبط نسخه «زیر باج» است، یعنی‌های مختلفی افتاده و لابد رسم‌الخط کاتب این بوده است.
(۷) در اصل: شور.



